



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾

طارقان طریق هدایت از ابتدای

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا

الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ * إِنَّ كُلُّ

نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿ سورة طارق ١/ تا ١٧.

«... أُمَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ

الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. وَهِيَ بَضْعَةٌ

مِنِّي وَهُوَ نُورٌ عَيْنِي وَهِيَ ثَمْرَةٌ فُؤَادِي وَهِيَ رُوحِي

الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّْ...».

الامالی (شیخ صدوق) ص ۱۷۶.

خوشا به حال پیمبر چه مادری دارد
درون خانه بهشت معطری دارد
پدر همیشه کنارت حضور گرمی داشت
برای وصف تو از عرش واژه برمی داشت
چرا که روی زمین واژه ی وزینی نیست
و شأن وصف تو اوصاف اینچنینی نیست

و جای صحبت این شاعر زمینی نیست

و شعر گفتن ما غیر شرمگینی نیست

خدا فراتر از این واژه ها کشیده تورا

گمان کنم که تورا، اصلاً آفریده تورا

که گِرد چادر تو آسمان طواف کند

وزیر سایه ی آن کعبه اعتکاف کند

مَلَكٌ بَيِّنٌ دَانَ بَيْنَهُ وَآنْجَاهُ اعْتِرَافٌ كُنْدُ
كِهْ اَيْنِ شَكْوَهْ جِهَانِ رَا پِرَا زِعْفَافُ كُنْدُ
كِتَابُ زَنْدِگِيْ اَتِ رَا مَرُورُ بَايْدُ كَرْدُ
مَرُورُ كُوْتِرُو تَطْهِيْرُو نُوْرُ بَايْدُ كَرْدُ
دِرْ اَنْ زَمَانِ كِهْ دِلُ اَز رُوْزْگَارِ دِلْخُوْرُ بُوْدُ
وَوَصْفُ مَرْدَمِشِ الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ بُوْدُ

درون خانه ی تونان فقر آجر بود
شبهه شعب ابی طالب از خدا پر بود
بهشت عالم بالا برایت آماده است
حصیر خانه ی مولا به پایت افتاده است

به حکم حق بنا شد در آسمان علی
علی از آن تو باشد... تو هم از آن علی

حمید رضا برقی

سلامی بر حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ
يَا وَالِدَةَ الْحُجَجِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا
الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُوعَةُ حَقَّهَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّتِكَ وَابْنَةِ
نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَصِيِّ نَبِيِّكَ صَلَاةً تُرْلِفُهَا فَوْقَ زُلْفَى عِبَادِكَ
الْمُكْرَمِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِينَ.»

﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾

طارقان طریق هدایت از ابتدای نخست

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا

الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ * إِنَّ كُلُّ

نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿ سورة طارق ١/ تا ١٧.

سوره‌ای با نام طارق

«سوره طارق»، سوره‌ای مکی است که در اوایل بعثت
علنی خاتم پیامبران بر او نازل شده است. در نظم
مصحف، این سوره پس از «سوره بروج» آورده شده
که سوره‌ای در وصف خاتم پیامبران و خاندان مطهر
اوست که سلام و صلوات خدا بر یکایک آنان باد.

مسیر دعوت خاتم پیامبران از ابتدا تا انتها

«سوره طارق» مانند «سوره بروج»، دعوت خاتم پیامبران را از ابتدا تا انتها، به بیانی ساده و روشن مشخص می‌کند و روشن می‌سازد که پیامبر رحمت در مسیر دعوتش با چه مخالفتها و چه مخالفانی روبرو می‌شود. این آیات، سردمداران این مخالفتها را به گونه‌ای مشخص می‌کند که با تأمل کوتاهی می‌توان آنان را حتی با اسم و مشخصات نیز شناخت.



قسم به «السماء»، قسم به آسمانی دیگر

در آغاز سوره و پس از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾
خدای جهانیان به «السماء» قسم یاد می‌کند. به
دلایل بسیاری، قسم به «السماء» قسم به آسمان
دنیا و به آسمانی نیست که آشنای همگان
است.

قسم به «الطارق» خودش برهان است

یکی از آن دلایل، قسم به «الطارق» است؛ قسم به طارقی که خدای حکیم تصریح کرده که نجم ثاقب است و ممکن نیست خدا ابتدا به تمام آسمان یا به تمام آسمانها قسم یاد کند و بلافاصله بعد از آن، به جزء بسیار کوچک و ناچیزی از همین آسمان قسم یاد کند؛ آن هم با قسمی که عظمت آن با عبارت: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾ گوشزد می شود.

قسم به سماء ذات بروج نیز برهان است

برهان دیگر، وجود قسم ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ در «سوره بروج» است. با وجود این قسم در کتاب خدا، باید پذیرفت که با محدود و مقید کردن «السماء»، به ارزش قسم افزوده می شود و این با قسم به «السماء» سازگاری ندارد مگر آن که پذیرفته شود، مقصود از «السماء» در ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ و نیز در قسم ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ﴾ از همین سوره، آسمان دنیا نیست.

ارتباط جدا ناشدنی قسمها با جواب آنها

برهان دیگر، ارتباط جدا ناشدنی قسمها با جواب قسمهاست. این در حالی است که جواب قسمهای آغازین سوره، ﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ است و با بررسی و تحلیل این آیه، مشخص خواهد شد که **اگر قسم به** «السماء»، **قسم به آسمان دنیا باشد، این جواب، هیچ سازگاری با این قسم ندارد.**

قسم به موجودی در زمین

با تثبیت این واقعیت که «السماء» به آسمان دنیا، اشاره‌ای ندارد، این پرسش مطرح می‌شود که این واژه به چه حقیقتی اشاره دارد؟ ناگفته پیداست، **وقتی قسم، قسم به آسمان دنیا نباشد، یا باید قسم، قسمی به خود زمین باشد و یا قسم به موجودی باشد که در زمین و یا در آسمان و یا در آسمان و زمین است.**

موجودی در زمین یا موجودی در زمین و آسمان

ممکن نیست مقصود از «السماء»، خود زمین باشد آن
هم در حالتی که خدا به «الأرض» نیز در این سوره
قسم یاد کرده است. بنا بر این، قسم به «السماء»،
قسم به موجودی در زمین و یا موجودی در زمین و
آسمان و یا موجودی در آسمان است.

قسم به موجودی در آسمانها و زمین

قید محدود کننده‌ای برای «السماء» وجود ندارد.
بنا بر این، نمی‌توان قسم به «السماء» را با اطمینان به
موجودی نسبت داد که در آسمان یا در زمین زندگانی
می‌کند. یعنی قسم به «السماء»، قسم به موجودی
است که در آسمانها و در زمین است.

جایگاه حضور این موجود در زمین است

آیاتی که در جواب این قسمها آمده آیاتی است که با «انسان» در ارتباط است و این به آن مفهوم است که این قسم، قسم به موجودی آسمانی است که جایگاه حضورش در زمین است. او بزرگترین بزرگها در تمام آسمانها و زمین است.

قسم به با ارزش ترین موجود در تمام عالم

خدای جهانیان بر موجودی در زمین نام «السماء» را می‌گذارد و به صورتی مطلق به او سوگند یاد می‌کند. این خود به آن مفهوم است که **این وجود مبارک با ارزش ترین موجود در تمام عالم است.** بر این مبنا، او وجود مبارک خاتم پیامبران و یا فردی است که به منطق کتاب خدا، در حکم اوست.

قسم به خاتم پیامبران

از بحث در خصوص ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ در «سوره بروج» نیز همین نتیجه به دست می آید. البته برهانهای بسیار دیگری نیز به اثبات این مطلب می پردازد که **این قسمها، قسم به خاتم پیامبران است** که در آینده این مباحث به برخی از آنها اشاره می شود.



طارق و طریق و مطروق

«طارق» اسم فاعل از «طرق» است و «طرق» مادهٔ اولیهٔ واژه شناخته شدهٔ «طریق» است. «طریق» صفت مشابه است و صفات مشابه یا به معنای فاعلی به کار می‌روند و یا به معنای مفعولی و یا به هر دو مفهوم و از آن جا که «طریق» مفهومی فاعلی ندارد، باید پذیرفت که این واژه به معنای مفعولی و یعنی به معنای «مطروق» به کار رفته است.

ایجاد کنندهٔ طریق و تعریف کنندهٔ مسیر

براین مبنا، واژهٔ طریق را باید به معنای «اثرپای طارق» دانست و یعنی این «طارق» است که «طریق» را «طریق» می‌کند و در نهایت، باید پذیرفت که: «طارق» یعنی وجودی که ایجاد کنندهٔ طریق و تعریف کنندهٔ مسیر است.

طارق، مشخص کنندهٔ طریق هدایت

به منطبق قرآن، «طریق هدایت»، یک «طریق» بیشتر نیست
و آن «طریق» را نیز «طارق» و به صورت عملی تعریف کرده
است. به همین منطبق، هر طریقی به جز این طریق، «طریق
ضلالت» است و یعنی «الطارق» به صورت عملی، طریق
هدایت و ضلالت را تعریف می‌کند.

طارق، حاکم بر صراط مستقیم است

هر جا «الطارق» پا زده باشد، آن جا «طریق هدایت» است و «طریق ضلالت» به هر جایی به جز این جا و یعنی به جز جایی که «الطارق» بر آن پا زده است، اطلاق می شود. برای این مبنا، «الطارق» خود «صراط مستقیم» و بلکه حاکم بر «صراط مستقیم» است.

دو قسم در یک آیه

نفس قسم یاد کردن به «السماء» و به «الطارق» در کنار هم، از ارتباط عظیمی حکایت می‌کند که این دو وجود با یکدیگر دارند و این در حالی است که حضور این دو قسم در کنار هم به گونه‌ای که یک آیه را تشکیل دهند، به این ارتباط و به عظمت این ارتباط، مفهوم دیگری می‌دهد.

طَهَّرَ الْبَلَدَ
عَلَيْكَ اللَّهُمَّ
﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾

«طارق» از حد درک خارج است

«کاف» در ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾، «کاف خطاب» نیست بلکه این ترکیب، یک ترکیب اصطلاحی ثابت مانند ضرب المثلهاست که برای تمام مخاطبان، اعم از مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث، به همین صورت به کار می رود و از عظمت موضوعی خبر می دهد که مورد استفهام قرار گرفته است. بر این مبنا، به منطق کتاب خدا، «طارق» از حد درک خارج است.

باید منتظر معرفی الهی بود

نفس قسم یاد کردن به «الطارق»، از عظمت بی مانند او خبر می دهد و این درحالی است که با عبارت: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾ به عظمت دیگری گوشزد شده است که نفس قسم یاد کردن، به آن عظمت گوشزد نمی کند. تجربه آیاتی با این ترکیب، حکایت از آن دارد که **با صدور این عبارت، چشمها و گوشها باید منتظر معرفی الهی «الطارق» باشند.**

شناخت بدون معرفی الهی امکان ندارد

با صدور عبارت: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾ در شأن «الطارق»، در واقع خبر از آن داده شده که

بدون معرفی الهی، کمیت بشر از شناخت

«الطارق» لنگ است و صد البته که با این

معرفی، نیازی به هیچ تعریف دیگری نیست.

معرفی الهی با تبلیغ خاتم پیامبران

راه انتقال معرفی الهی به بندگان خاتم پیامبران است؛ خواه این معرفی به صورت آیه‌ای از قرآن و خواه به هر صورت دیگری نازل شده باشد. طبیعی است، انتقال بی کم و کاست این معرفیها، تبلیغ کلام خداوند است.

الطارق، وجودی در کنار خاتم پیامبران

روشن است که «کاف» در ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾، خطابش به خاتم پیامبران نیست اما وجود همین کاف در این تعبیر، دلالت بر آن دارد که «الطارق» در نگاه اول، به فرد دیگری به جز آن حضرت اطلاق می‌شود که در کنار آن حضرت و برای همیشه، طریق بودن طریق هدایت از جای پای او و آن حضرت تعریف می‌شود.

همتای خاتم پیامبران و حاکم بر صراط مستقیم

همین تعبیر و همین تعبیر نشان از آن می‌دهد که «الطارق» فردی است که در عظمت و کارآیی، همتای خاتم پیامبران و به گونه‌ای است که عظمت او توسط خدای همگان به تمام عالم و از جمله به خود آن حضرت، گوشزد می‌شود. او فردی از خاندان پیامبر رحمت است که با تعبیر ویژه «الطارق» و یعنی با تعبیر «الصراط المستقیم» شناخته و معرفی می‌شود.



النجم والثاقب

عليك السلام

تعبیری برای نشان دادن عظمت الطارق

﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾، تعریف خدای جهانیان از «الطارق» و همان تعریفی است که بعد از استفهام: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾ مخاطبان باید انتظارش را می کشیدند. بر این مبنا نیز باید حکم کرد که ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾ یک «عبارت ثابت» برای نشان دادن عظمت هر چه بیشتر «الطارق» است و هیچ ارتباطی با درک و عدم درک مخاطب این آیه ندارد.

تعریفی کامل

اگر ﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾، تعریف خدای جهانیان از «الطارق» باشد که هست، باید پذیرفت که این تعریف، یک تعریف جامع و مانع است و یعنی باید پذیرفت، تمام افرادی که مصداق «الطارق» باشند، ﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾ هستند و هیچ وجودی نیست که ﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾ باشد و «الطارق» نباشد.

قسم به هر نجمی، قسم به همین نجم است

اگر خدا در آیه‌ای به هر نجمی قسم یاد کرده باشد، با عظمتی که خدا در این آیات از «النجم الثاقب» مطرح کرده آن قسم نیز قسم به همین نجم است و این در حالی است که قسم به «الطارق»، قسم به «النجم الثاقب» نیز هست.

فرود آمدن این نجم نیز دارای عظمت است

با این اوصاف، **قسم: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾**، **قسم**

به «النجم الثاقب» و **یعنی قسم به «الطارق»**

است و نباید فراموش شود که در این آیه، به

حالت خاصی از این نجم **قسم** یاد شده و آن،

هنگامی است که «النجم» فرود می آید.

نزول «الطارق» در اسراء پیامبر رحمت

«هَوَى» در ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾ از فرود آمدن «النجم» خبری روشن می‌دهد و فرود «النجم» به معنای فرود «الطارق» است و از آن جا که قسمها با جوابهای آنها، ارتباط محکمی دارند، باید به ارتباط این قسم با «اسراء پیامبر رحمت» ایمان آورد.

حضور «الطارق» در اسراء و نزول آن حضرت

ارتباط این قسم با «اسراء پیامبر رحمت» و تصریح به نزول «النجم»، به مفهوم حضور «الطارق» در «اسراء» و نزول آن حضرت است؛ خواه «الطارق» همراه خاتم پیامبران باشد و خواه به صورت جداگانه‌ای در این اسراء شرکت داشته باشد. البته نباید فراموش کرد که آیات «سوره نجم» آیات اسرائی خاتم پیامبران است.

ویژگیهای «الطارق»، یکی بعد از دیگری

بر مبنای این تعریف الهی، علاوه بر آن که «الطارق»، «طریق ساز» و «طریق کننده طریق هدایت» است. از دو صفت الهی دیگر نیز برخوردار است. اول: نجم بودن و دوم: ثاقب بودن و به منطبق قرآن، **نجم طریق هدایت و هادی است.**

نجم راه هدايت است

﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ
وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَعَلَامَاتٍ
وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾

سورة نحل، ۱۵ و ۱۶.

شناخت «الطارق» فقط از راه پیامبر خدا

«الطارق»، «النجم» و «الثاقب» سه ویژگی از ویژگیهای فردی است که خدای حکیم بعد از «السماء» به او سوگند یاد کرده و وقتی این ویژگیها جز از راه معرفی الهی از روش دیگری قابل درک و دریافت نباشند، به طریق اولی، شناخت فرد یا افرادی که از این صفات برخوردار هستند نیز تنها از راه معرفی الهی و شاید تنها از راه این معرفی الهی انجام پذیر و ممکن باشد.

«الطارق» ستاره‌ای از ستاره‌های آسمان نیست

وقتی قسم به آسمان دنیا و یا به تمام آسمانها، قسم به آسمان شناخته شده ما نباشد، قسم به یک ستاره و یا ستاره‌های مشخص از این آسمان نیز قسم به ستاره و یا ستاره‌های این آسمان نخواهد بود. یعنی **برای شناخت «الطارق» نیز نباید در میان ستاره‌های آسمان به دنبال این حقیقت گشت.**

«الطارق» وجودی از جنس هدایت

با این اوصاف، باید پذیرفت که **با توصیف و تعریف «الطارق» به «النجم»، به این حقیقت اشاره شده که «الطارق» از جنس نور است.** یعنی او هم هادی و هم مهدی است. این تعریف الهی شاهی بر صحت مفهومی است که از «الطارق» ارائه شد.



آن مجھی کہ شاقب

قسم بہ

اگر مفهوم ثقب، سوزاندن باشد

کتابهای لغت، به درست یا غلط، به عنوان اولین مفهوم «ثقب»، «سوزاندن» را مطرح کرده‌اند. بر این اساس و با فرض صحت این مفهوم برای واژه «ثاقب»، این واژه به مفهوم «سوزاننده» است. **در این حالت، این تعریف الهی را باید یادآور آیه ﴿فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا﴾ از «سوره بروج» دانست.**

اگر ثاقب به مفهوم شکافنده باشد

«ثقب» به مفهوم «شکاف» و «سوراخ» و «پارگی» است و به «شکافنده»، «سوراخ کننده» و «پاره کننده»، «ثاقب» گفته می شود. بر این مبنا، «النجم الثاقب» به نجمی گفته می شود که ظلمات را می دزد نه نوری مانند خودش را و **اگر چنانچه این عمل به صورت کامل انجام شود، دیگر اثری از «ظلمات» و صد البته که دیگر اثری از «ظلم» هم در عالم باقی نخواهد ماند.**

تعریف «یوم الوقت المعلوم»

ناگفته پیداست، زمانی تمام «ظلمات» و تمام «ظلم» از میان می‌رود که اثری از جنود ابلیس باقی نمانده باشد و جنود ابلیس تنها به دست جنود رب و در آخرین مقابله، به صورت کامل از میان می‌رود. این روز، پایان مهلت ابلیس است.

معرفی آخرین مصداق «النجم الثاقب»

این روز، همان روزی است که خدای حکیم با قسم **﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾** به آن سوگند یاد می‌کند. با این اوصاف، باید پذیرفت: **آخرین مصداق «الطارق»، آخرین «نجم ثاقب»، آخرین «صراط مستقیم» و آخرین فرد از خاندان عصمت و طهارت است که به این صفت متصف می‌شود.**

قسم به يوم موعود

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
* وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ * قُتِلَ أَصْحَابُ
الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ﴾.

سوره بروج ۱ تا ۵.

هدایت توسط **مجموعہ شہاب**

علیہ السلام

فانما

پہلو کے **مجموعہ شہاب**

«النجم» ستاره است نه سیاره

نفس وجود صفت «الثاقب» برای «النجم» به مفهوم آن است که «النجم» خودش از جنس نور است نه منعکس کننده نور ستارگان دیگر و نباید فراموش شود که هدایت، اخراج از «ظلمات» به سوی «نور» است.

«النجم الثاقب» ولی مؤمنان است

«اخراج از ظلمات به سوی نور»، شأن «ولی مؤمنان» است. در کتاب خدا به این شأن از شؤن خدای جهانیان و نیز پیامبر رحمت به عنوان «ولی مؤمنان» تصریح شده است.

شأن ولي مؤمنان

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم

مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ﴾ . سورة بقره / ٢٥٧ .

شأن پیامبر خدا به عنوان ولی مؤمنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الرِّكَابُ
أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ .

سوره ابراهيم / ۱.

پیامبر خدا اخراج کننده از ظلمات است نه ...

﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ

سوره حديد / ۹.

بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.

پیامبر رحمت اخراج کننده است نه قرآن

﴿رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ

يُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾.

سوره طلاق / ۱۱.

انگشت هدایت قرآن

به سوی انجم الثاقب

انگشت هدایت قرآن به سوی «النجم الثاقب»

بنا بر آن چه گذشت، هدایت همیشه به سوی «النجم الثاقب» است به سوی نجم ثاقبی که خدای حکیم او را نور ذاتی و نه اکتسابی خوانده و با عنوان «الطارق» او را معرفی کرده که یعنی او صراط مستقیم است و طریق هدایت را او تعریف می‌کند.

روی انگشت هدایت قرآن به «الطارق»

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ
وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾.

سوره اسراء/ ۹.



انجم الثاقب

علماي السلام

فجرو سازنده، فجر

قسم به «الفجر»

با تعریف «الطارق» به «النجم الثاقب» در واقع به «فجر» بودن «الطارق» نیز تصریح شده و برای درک این واقعیت، کافی است از درون جایی که شب بر آن حاکم است به نفوذ نجم ثاقب به ظلمات نظری انداخته شود. آن چه ملاحظه می‌شود، «طلوع فجر» است. یعنی قسم به «النجم الثاقب»، قسم به «الفجر» نیز هست.



انجم الثاقب

عليه السلام

صراط مستقيم

یک معرفی کامل، جامع و مانع

سه صفت عظیم «طارق»، «نجم» و «ثاقب»، صفات همهٔ افرادی است که با عنوان «صراط مستقیم» معرفی شده‌اند. طریق هدایت با آنان تعریف می‌شود، آنان از جنس نور هستند و ظلمات را پاره و به درون ظلمات نفوذ می‌کنند. آنان، پیامبر رحمت و خاندان اویند.

طه
عليه السلام

مہلت بہ ظلمات تار و زموعود

آخرین مصداق «الطارق»

از این میان، تنها فردی که با اراده خاص خدا، تمام ظلمات را نابود می‌کند و فجری خواهد بود که برای همیشه طالع می‌شود و تمام عالم از نور پر فروغ او بهره‌مند می‌شوند، آخرین مصداق «الطارق»، آخرین فرد از این خانواده و یعنی حضرت خاتم الأوصیاء است.

مهلت به ظلمات تا روز موعود

آیه پایانی این سوره - یعنی ﴿وَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ
رُؤَيْدًا﴾ - به خوبی نشان می‌دهد که سایر افراد این خانواده
اگر به چنین عملی اقدام نمی‌کنند و یا کار آنان به این
نتیجه منتهی نمی‌شود، به آن سبب است که خود آنان
این گونه اختیار کرده‌اند. آنان به ظلمات و به کافران
مهلت داده‌اند.



نزول النجم الثاقب
عليك السلام

قسم به مواقع نجوم

به منطق کتاب خدا، «نجوم» دارای مواقع هستند که آن
مواقع نیز از ارزش و اهمیت فوق العاده‌ای برخوردارند؛ به
گونه‌ای که ارزش آنان نیز مانند ارزش «النجم» قابل
گوشزد است و بلکه باید گوشزد شود و خدا به مواقع نجوم
نیز قسم یاد کرده است.

قسم برای فهم ویژگی قرآن به مواقع نجوم

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ

تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي

كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾

سوره واقعه، ۷۵ تا ۷۹.

جمع سایر نجوم با «النجم الثاقب»

با آن اوصاف که گذشت، «النجم الثاقب» حتماً یکی از نجومی است که خدای حکیم به مواقع آنها قسم یاد کرده است و به همین جهت، باید پذیرفت، **سایر نجومی که به مواقع آنها قسم یاد شده باید با این نجم قابل جمع باشند و یعنی باید در صفات و در عظمت همتای آن باشند.**

اشاره‌ای ظریف به نزول «الطارق»

جایگاه «مواقع نجوم» هر چه باشد، در آسمانهاست و یعنی جایگاه اصلی نجوم آنها نیز در آسمانهاست. حال و از آن جا که مقصود از «نجم ثاقب» یکی از ستارگان آسمان نیست و یعنی از آن جا که این تعبیر به وجودی در زمین اطلاق می‌شود باید پذیرفت که «الطارق» با نزول به زمین آمده است. شاید این همان مطلبی باشد که ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ به آن اشاره کرده است.

نزول نوری در معیت خاتم پیامبران

«الطارق» از جنس «نجم» و یعنی از جنس «نور» است و صد البته که این نور هم نشین «سما» و یعنی هم نشین پیامبر رحمت است و یعنی باید پذیرفت، «الطارق» نوری است که در معیت خاتم پیامبران نازل شده است.

نوری که تبعیت از آن واجب است

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ
عَنَّهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ
وَعَزَّزُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ

الْمُقْلِحُونَ﴾

سوره اعراف/ ۱۵۷.

نزول خود خاتم پیامبران

این آیه علاوه بر آن که از نزول نوری همراه خاتم پیامبران خبر می دهد، از نزول خود خاتم پیامبران نیز خبر می دهد. این آیه هم چنین به این حقیقت تصریح می کند که تمام بندگان به تبعیت از این دو موظف شده اند.

الطارق حلال كئندة حلال

الطارق حرام كئندة حرام

الطارق، طریق ساز است

تعبیر ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ تصریح

به این واقعیت است که این خاتم پیامبران است که

حلال را حلال و حرام را حرام می‌کند و این همان است

که در مورد واژه «الطارق» به آن تصریح شد که **طریقیت**

طریق هدایت به «الطارق» وابسته است.



طاهر قان، صاحب جامت هسنتد

عليه السلام

قسم به سابعات و قسم به «النجم الثاقب»

هر حرکتی که در فضا، در هوا و در سیالها انجام پذیرد، مصداق «سبح» است و تعبیری مانند ﴿... وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (سوره یس / ۴۰) حکایت از آن دارد که **«النجم الثاقب»** نیز دارای «سبح» است و نباید فراموش کرد که خدای حکیم به «سابعات» نیز قسم یاد کرده است.

قسمی عظیم به سابقات

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا

* وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا *

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾.

سورہ نازعات ۱ تا ۵.

ارتباطی دیگر میان قسمهای آغازین سوره

این در حالی است که آیه: ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾

پیامبر رحمت را به عنوان یکی از «ساجدات» معرفی می‌کند و

این ارتباط عظیم دیگری است که میان «السماء» و

«الطارق» وجود دارد؛ همان دو وجودی که خدای حکیم در

آغاز سوره به آنان قسم یاد کرده است.

مدینه کاش به جز کوچهٔ بنی هاشم

به سمت خانهٔ ما راه دیگری هم داشت

که ما ز کوچهٔ سیلی گذر نمی کردیم

مدینه کاش گذرگاه بهتری هم داشت

چه زود رفت ز یادِ مهاجر و انصار

که شهر کوچک یثرب پیمبری هم داشت

پیمبری که غم امت خودش را خورد

زدید شهر نه انگار دختری هم داشت

شکست و سوخت و خاکستری و میخی ماند

که باورت نشود خانه اش دری هم داشت

پرش شکست به ضرب غلاف، آنگونه

که فکر هم نکنی او مگر پری هم داشت

به جز خمیدگی قامتش که حیدر دید

دو جاشکستگی و زخم بستری هم داشت

جفا به تک تک این خانواده موروثی است

مگر نه اینکه حسینش به تن سری هم داشت

صدای مادر او را شنید در گودال

ولی نگفت که مقتول، مادری هم داشت

سری به نیزه بلند است ، حامل نیزه

نگفت این سر بر نیزه خواهری هم داشت

به کوفه کرد جسارت نگفت این بانو

دوروز قبل علمدار لشگری هم داشت

مهدی مقیمی

طه الزا
عليه السلام
فاي